

## واره

از کلمات مهم تاریخی که میتوان آنرا ریشه بس از الفاظ آریایی قدیم پنداشت (واره) است که باین نام از طرف یما Yima اساس اولین مدنیت و آبادانی نهاده شده بود چون این کلمه در السنه مهمه آریایی و تاریخ کشور ما اهمیت بسزائی دارد بنا بر ان میخواهم پاره از معلومات لسانی و تاریخی را که درین باره فراهم آورده ام درین مقاله تقدیم خوانندگان گرامی خویش گردانم.

متن مهم و اولین کتابیکه درین باره بما معلومات میدهد حصه وندیداد کتاب اوستا است، که شرح بسیار دلچسپ و مفیدی را حاوی است و حتی جزویات نقشه تعمیر این عمران تاریخی بخدی را هم میتوان از آن بدست آورد. این پارچه تاریخی وندیداد در تاریخ عمران و آبادانی کشور وثیقه محکم و مهمی است و میتوان از ملاحظه آن به فکر عمرانی اسلاف پی برد و تاریخ مدنیت این سرزمین را از آن آغاز کرد.

وندیداد گوید: "که آهوره مزدا به یما امر داد تا (واره) را تعمیر کند. که هر ضلع آن باندازه طول یک میدان اسپ دوانی باشد و آتش درخشان و یک یک جوهره از نسل های گاو و گوسفند سنگ و پرندگان و غیره را در آن جای بدهد و تخم های درخستان بلند و میوه های خوشبو را در آن پرواند و آدمان کوز پشت و دیوانه و تنبل و بدخواه و دروغگو و حاسد و مبروص و خراب دندان و معیوب را در آن جای ندهد.

در واره باید آب روان به طول یک هاتره (تخمیناً یک میل) جاری باشد و چمنهای سرسبز و خرمی را دارا باشد و در حصه بزرگ این آبادانی باید شش جاده در حصه وسط کشیده شود و سه جاده فرعی کوچکی هم در حصه های دیگران تمدید گردد که جاده های کلان آن ظرفیت سگنای هزار مرد و زن داشته و در جاده های کوچک هم (۶۰۰) نفر بگنجد این شهر باید که دارای یک دروازه و یک کلکین باشد.

یما امر یزدان را بجای آورد و از گل واره را که امر شده بود بساخت و در آنجا مسکنی را آراست که یک صحن و یک بالاخانه و سالون (دالان) داشت و نسل انسان و حیوانات و درختان و پرندگان را در آنجا پرورید(۱)".

باین گوینه (واره) یما در بخدی تعمیر و اساس اولین مدنیت گذاشته میشود و این عمران تاریخی در ادوار دیگر هم شهرتی دارد و نام آن هم به مرور دهور تحول میکند و تاکنون هم این نام زنده و بر قرار و بقایای (واره) تاریخی در بلخ بصورت تلهای خاک نمایان است که ما در سطور شرح این تحولات تاریخی را تا جائیکه بتوانیم مینویسیم:

واره تاریخی یما پسانتر کانون دیانت زردشت گردید و یکی از فرزندان سه گانه زردشت که یوروتادرنه urvatad-nora نامداشت به تولای این معبد منصوب گردید او را متولی وار Imortal Lord of the Xara میگفتند(۲)، کلمه (واره) که نام این تعمیر تاریخی و پسانتر معبد معروف زردشتی در بخدی بود در بین آریایی های باختر و هندی آنقدر شهرت کرد که در اکثر السنه نژاد آریا ریشه دوانید تاکنون هم محفوظ است. در زبان سنسکریت به معانی تقریبی و شاید مجازی کلمات زیادی ازین ریشه موجود است، وار Var محوطه، جای، ستی گاه هندوان وارا ربع یکشهر مسکن طبقات Vara مختلف واری صحی احاطه، دربار، باغ(۳) کلماتی است که باین ریشه بر میگردد دو چند قرن بعدتر در عصر دیانت بودا کلمه (هار) از این ریشه نشئت میکند زیرا از ریعان دین زردشت بخدی ما را دیانت بودا فرا میگردد و معبد این کانون بزرگ زردشتی مرکز مهم بودائیت میشود. این تجدید و تحول دیانت آتشکده معروف بخدی را به معبد و بتکده بودائی تبدیل میکند و (واره) اوستائی

به (وهار) بودائی تحویل میشود و همین کلمه عصر بودایی است که پسانتر از ان اسمای (بهار) و (نوبهار) میزاید(۴).

برخی از محققین تاریخ را عقیده برین است که اصلاً این معبد از مراکز دینی بودایی است ولی وقتیکه به دوره مدنیت اوستا رجوع میکنیم پیدا می آید که بیرق های بلند بخدی زیبا و آتش فروزان را (باستناد متن اوستا) یمای فرخنده در آنجا برقرار داشته بود و زردشت هم آئین خود را از آنجا فروغ داد.

پس باحتمال اقرب گفته میتوانیم که واره اوستائی بعد از انحلال دیانت زردشت به (وهار) بودائی تحویل شده و این کلمه در دیانت بودا آنقدر نفوذ یافته بود که اکثر معابد خود را پیروان بودا (وهار) میگفتند و بر آن بیرقهای سرخ را به تقلید (وهار) بخدی برافراشته بودند. بلاذری مؤرخ معروف عرب در حدود (۲۴۷ هـ) در اوقات فتوحات عرب در حوضه های سنده بسی از این (وهار) های تقلیدی را روایت میکند که به بیرقهای سرخ مزین بودند(۵) خلاصه درین مسئله که (وهار) بلخ آتشکده زردشتی بوده و پسان بتکده بودائی شده شکی نیست و اغلب مدققین تاریخ هم قبول کرده اند و مستشرق معروف (زخاو) هم (نوبهار) را (نووهار) بودایی میدانند(۶).

در قرن ششم مسیحی وقتیکه هیون تسنگ سیاح چینی به بلخ می آید. این معبد را بنام (ناواویهار) ضبط میکند. که کانون بودائیت آنوقت شمرده میشود(۷) و بتکده معروفی بود. که در اوقات وصول فاتحین عرب این نام را تیمناً در سنده بر بسی از معابد بودائی اطلاق میکردند: و (نوبهار) میگفتند این مقصد را طوریکه بلاذری گفته است مؤلف چچ نامه نیز به آن اشارت میکند و بست خانه های نوبهار را در سنده هم نشان میدهد(۸). مؤرخین اسلام هم ذکری از نوبهار دارند. المسعودی گوید: عمارت نوبهار، پخته و متین و بلند است بیرق های سبز آن بر فراز نیزها افراشته است و از فاصله های بعید بنظر می آید(۹).

ابن الفقیه همدانی مینویسد: که نوبهار را برمکی ها بنا کرده اند. اینها بت پرستند و این معبد را در مقابل معبد قریش بپا داشته اند. یک گنبد (اشبت) آن صدگز بلندی و هم صدگز فراخی دارد و در اطراف آن (۳۶۰) اطاق متولی ها آبادان است که مهتر آنها (برمکا) نامدارد شاهان چین و کابل بدیانت اینها گرویده اند و بت بزرگ اینجا را می پرستند(۱۰).

یاقو حموی جغرافیه نگار و مؤرخ معروف مینویسد: "برمکیان همواره در بلخ معزز بودند. آبادانی های نوبهار این طایفه تعقل داشت و به چهار سوی این معبد بتها وجود داشت.

چون در موسم بهار هر سال مردم انجا گلهای بهاری را برین معبد نثار میکردند آنرا (نوبهار) نامیدند بیرقهای بلند این معبد از بلخ در ترمذ دیده می شد و شاهان چین و کابل آنرا می پرستیدند(۱۱)".

قزوینی راجع به نوبهار نگاشته است که عمارت نوبهار بلخ از بزرگترین بتکده هاست که به ابریشم و جواهر گرانبهای آنرا تزئین کرده اند صدگز بلندی صدگز پهنائی دارد تولای اصلی این معبد به برمکی هاست(۱۲).

ازین روایات مؤرخین و جغرافیون اسلامی نیز پدید میگردد که (نوبهار) بلخ در اوایل دوره اسلامی شهرتی داشت و شاید همان (واره) اوستائی بمرور دهور از بین رفته و بقول یاقوت بعدها باز از طرف برمکیان مجدداً تعمیر و (نوواره = نووهارا = نوبهار) نامیده شده باشد.

درین مقاله مقصد نویسنده عاجز ذکر تاریخ و حوادث چندین هزار ساله این بنای تاریخی نیست بلکی وجهه تدقیق و کنجکاوی من جنبه لغوی نام این بناست که از واره به وهارا و اخیراً به بهار تبدیل شده و شرحیکه در بالا نوشتم بنا بر ضرورتی است که باید خوانندگان محترم را معلومات مختصری از نوشته های مؤرخین در اطراف این بنا در دست باشد.

کسانیکه به تاریخ السنه و زبان شناسی اشنائی دارند میفهمند که در تغییر و تحویل کلمات همواره ابدال

حروف مشترک و قریب المخرج به یکدیگر امر مطرد و اساسی است.  
(و) و (ب) همواره ابدال می پذیرند پس (واره) اوستائی و (وار) سنسکریت (باره) و (وهار) بودائی باید (بهار) شده باشد. اگر به ادب زبان پارسی نظری بیندازیم اسناد زیادی موجود است که (بهار) را به صورت تقریبی و مجازی بمعنی (بتکده) ضبر کرده اند چون (واره) اوستا اولاً معبد آتش پرستی و بعد از آن بتکده بودائی بود بنا بران هر بتکده را (وهار) و بعد از آن (بهار) گفتند. شمس فخری گوید:

رسید موسم نوروز کزنسیم بهار  
شود بساتین آراسته بسان بهار

فرالایوی راست :

نه همچون رخ خوبت گل بهار  
نه چون توبه تیکرئی بت بهار

نظامی گفت :

بهار دل افروز در بلخ بود  
کزو سرخ گل را دهان تلخ بود  
منصور رازی مفهوم بتکده را در بهار تصریح میکند در آنجا که گوید:  
بهار بتانست و محراب خوبی  
بسر وی دلارام و زلفین دلبر

همچنین فرخی راست:

هنگام خزان است و چمن را بدر اندر  
نو نوزبت زرین هر سوی بهاریست

هموراست:

چه شهر شهر و بدو اندرون سرای سرای  
چه کاخ کاخ و بدو اندرون بهار بهار

باینطور کلمه بهار که در ادب زبان پارسی بمعنی بتکده مذکور افتاده بهمان (واره) و (وهار) تاریخی می پیوندد که شاید معنی حقیقی آن در اصل زبان اوستا حصار و قلعه و اشبا و نظایر آن بوده و پسانتر معنی بتکده بصورت مجاز بان راه یافته باشد.

شکل دیگر این کلمه اوستایی تاکنون در پارسی بصورت (باره) و (بارو) پنبتو (باره - باره) موجود است که در پارسی حصار و قلعه را می گفتند چنانچه خاقانی گوید:

صد باره بر آوردند بهتر  
صد باره زبارة سکندر

به عقیده برخی از مدققین جزو اخر کلمه دیوار) پارسی یعنی (وار) هم ازین ریشه است و در زبان پنبتو (باره) دیوار سنگی مشابه به حصار و بند سنگی آب است و هکذا دیوار سنگی است که بر دورادور کشت واغل حیرانات سازند درین لغت هم همان معنی قدیم باریشه های کهن موجود است (و) موافق به اوصل مسلام فیلالوژی به (ب) تبدیل گردیده، خوشحال گوید:

که زره دي وار کا ژبه قرار کړه  
مات دي د پند د باړې بندونه

رحمان بابا گوید:

باره و تیره نور هله زراعت کره

اکنون در پرتو این شرح تاریخی و لغوی اشکال این کلمه کهن را در السنه آریائی ذیلاً می بینیم:

اوستا - واره، وار Varā حصار یم در بخدی

سنسکریت - وار Var محوطه بین دیوار

سنسکریت - واری Vari صحن، دربار، باغ، محیط

بودائی: وهار Vahar معبد، بتکده.

پارسی - باره Baroh حصار، قلعه

پارسی - جزو اخر کلمه دیوار (وار) Var

انگلیسی - وال Wall (دیوار)

پینتو - باره یا باره Barah بند، حصار، دیوار سنگی.

پینتو - جزو اخر کلمه (دیوال) Val وال

این بود شرح تطور تاریخی این کلمه آریایی که بمرور ازمنه بر آن وقوع یافته و از حیث معنی و لفظ تغییری بدان وارد آمده ولی در همه جا و تمام موارد شکلی متناسب بصورت قدیم یافته و از حیث معنی هم بسیار دور نرفته است. ناگفته نماند که (نو - بهار) تاکنون هم در بلخ و مزار زنده مانده و دروازه جنوبی مخروبه بلخ را تاکنون (دروازه نوبهار) میگویند و در حدود (۱۰۰۶ هـ) که هنوز شهر بلخ معمور و مسکون بود شش دروازه داشت و یکی از آن شش (نوبهار) نامیده میشد که آنرا دروازه (سلطان احمد یا دروازه بابو) هم میگفتند این مقصد را محمد صالح ورسجی در رساله مزارات بلخ (ص ۵۵) تصریح میکنند (۱۳).

مأخذ:

وندیداد. فرگرد ۲ حصه ۲، فقره ۲۱ تا ۴۳.

اوستا، ص ۲۱، از حواشی دارمستتر.

قاموس هندی، ص ۷۶۱.

تعلقات هند و عرب، ص ۱۱۲.

فتوح البلدان بلاذری، ص ۴۳۷.

رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران از براون، ج ۲، ص ۲۵۹، و مقدمه کتاب الهند، ص ۳۱.

انسکلوپیدی اسلام، ج ۱، ص ۶۶۴.

چچ نامه ترجمه الیت، ج ۱، ص ۱۵۰.

مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۸.

کتاب البلدان، ص ۳۲۳.

معجم البلدان، ج ۸، ص ۳۲۱.

آثار البلاد قزوینی، ص ۲۲۱.

پنجاه مقاله، ۱۳۶۲ ش کابل، ص ۱۸۶ - ۱۹۴.

(۱) پنجاه مقاله، ص ۶، سال ۱۳۶۲ ش.

(۱) پنجاه مقاله، ۱۳۸۲ ش کابل، ص ۲۲۷ - ۲۳۱.

(<sup>۱</sup>) پنجاه مقاله، ۱۳۶۲ ش، کابل، ص ۲۵۱ - ۲۶۴.  
® د ارواښاد علامه حبيبي دغه مقاله د (پنجاه مقاله) کتاب په ۴۷۲ مخ کي د (محاسب دوره غزنويان) تر سرليک لاندې په ډېر کم تغير خپره سوېده، چي بناغلي ټولونکي د مقالې په پای کي د دغه تکرار یادونه کړېده، (م. روهيال).

(<sup>۱</sup>) پنجاه مقاله، ۱۳۶۲ ش، کابل، ص ۱۱۲ - ۱۲۷.

(<sup>۱</sup>) پنجاه مقاله، ۱۳۶۲ ش کابل، ص ۱۵۱ - ۱۵۵. د اريانا مجلې مأخذ دي ورولوپيري.

(<sup>۱</sup>) پنجاه مقاله، ۱۳۶۲ ش کابل، ص ۱۷۸ - ۱۸۵.